

Islamic Economics Studies Vol.10, No.2, (Serial 20), Spring & Summer 2018

**The Conventional Economics Methodology
and the Postulates Selection Problem:
An Alternative Approach in Islamic Economics**

Sayyed Ali Sobhani Sabet *
Hassan Sobhani **

Received: 2016/01/03
Accepted: 2017/02/26

Abstract

Postulates and Presumptions are the basis for human sciences. Theorists often assume that these are universal. So they try to extract some theories from these postulates. Conventional economic methodology does not explicitly answer the question about how we choose the propositions. The main question of this paper is what the source of ideas which are the basis for economic theories. In this study we found that there are three point of view in conventional economic theory for this question: pre-empirical, empirical and instrumentalist's approaches. We also provide some critics for these points of view and offer a new alternative Islamic approach. This approach is based on two fundamental principles: human arbitrary and reality of revelation expressions. Based on these two principles we offer a two-layered methodological approach that extracts the universal law of phenomenon from revelation expressions and partial relationships from Lived experiences of theorist. The revelation expressions are in the first layer as the primary postulates and Presumptions and the lived experiences of theorist are in the layer two as the secondary postulates.

Keywords: basic propositions, Islamic economics, economic methodology
JEL: B41 ,B49 ,B59

* PhD. Candidate in Islamic Economics, Imam Sadiq University (Corresponding Author)
alisobhanisabet@gmail.com

** Professor, Faculty of Economics, University of Tehran

sobhanihs@ut.ac.ir

روش‌شناسی اقتصاد متعارف و مسئله انتخاب پیش‌فرض‌ها: رویکردی بدیل در علم اقتصاد اسلامی

سیدعلی سبحانی ثابت*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۳

حسن سبحانی**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۷

چکیده

پیش‌فرض‌ها در علوم انسانی بنیان نظریه‌ها را تشکیل می‌دهند و نظریه‌پردازان عموماً با فرض آنکه این پیش‌فرض‌ها جهان‌شمول هستند از آن‌ها برای استخراج قوانین جهان‌شمول و به اصطلاح طبیعی و علمی استفاده می‌کنند. در روش‌شناسی اقتصاد متعارف نحوه انتخاب پیش‌فرض‌ها به صورت صریح مورد توجه قرار نگرفته است. سؤال اصلی این پژوهش آن است که انگاره‌هایی که در بنیان نظریه‌ها تحت عنوان پیش‌فرض قرار می‌گیرند از چه منبعی و چگونه انتخاب می‌شوند. بر اساس مطالعات این پژوهش سه رویکرد عمده در منبع و نحوه انتخاب پیش‌فرض‌ها وجود دارد این سه رویکرد عبارتند از: پیش‌فرض‌های پیش‌تجربی، تجربی و رویکرد ابزارگرایی. این مقاله تلاش دارد تا رویکردهای مذکور را مورد انتقاد قرار داده و رویکردی بدیل در انتخاب پیش‌فرض‌ها توسط روش‌شناسی اقتصاد اسلامی معرفی نماید. در رویکرد پیشنهادی بر اساس دو اصل بنیادی یعنی اختیار انسان و واقعی بودن گزاره‌های وحیانی به نوعی روش‌شناسی لایه‌ای اشاره می‌شود که قوانین کلی حاکم بر پدیده‌ها را از منابع وحیانی و روابط جزئی بین آن‌ها را با استفاده از تجربه مشاهده‌گر یا نظریه‌پرداز به‌عنوان پیش‌فرض‌های درجه دوم به‌دست می‌آورد.

واژگان کلیدی: پیش‌فرض‌های اساسی، اقتصاد اسلامی، روش‌شناسی اقتصاد.

طبقه‌بندی JEL: B59, B49, B41

* دانشجوی دکتری اقتصاد اسلامی، دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) (نویسنده مسئول) alisobhanisabet@gmail.com
** استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران sobhanihs@ut.ac.ir

مقدمه

توصیف و تبیین پدیده‌های واقعی اقتصادی برای درک بهتر وضعیت موجود جامعه و شناخت علل و عوامل تأثیرگذار بر ساخت‌یابی و شکل‌گیری آن‌ها مستلزم ارائه نظریه‌های علمی بوده تا اقتصاد اسلامی با دریافت این نظریات بتواند راهبردهایی متناسب با وضع موجود و بر اساس آموزه‌های دینی، در جهت تغییر و هدایت جامعه به سمت وضعیت مطلوب ارائه نماید. هنگامی که بحث از توصیف و تبیین به میان می‌آید، اهمیت روش و روش‌شناسی به‌عنوان ابزاری برای محک زدن و سنجش اعتبار یک نظریه، هرچه بیشتر آشکار می‌گردد. نظریه‌ها علاوه بر ارائه فرضیه‌های آزمون‌پذیر که نحوه و شیوه آزمون آن‌ها آبخور مناقشات فراوانی در طول تاریخ فلسفه علم بوده است، در درون خود بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها استوارند که شیوه انتخاب و منبع دریافت آن‌ها مسیر نظریه‌پردازی را تعیین می‌کند. بنابراین پیش‌فرض‌ها قضایای بنیادینی هستند که نظریه‌های علمی خواسته یا ناخواسته بر مبنای آن‌ها بوجود می‌آیند و به عبارت دیگر پیش‌فرض‌ها نقطه آغاز پژوهش را شکل می‌دهند (دیویس و دیگران، ۱۹۹۸، ۲۸). پیش‌فرض‌ها با فرضیه‌ها متفاوتند. فرضیه‌ها خروجی نظریه‌هایی هستند که پیش‌فرض‌ها در بنیان آن‌ها قرار می‌گیرند. از سوی دیگر پیش‌فرض‌ها، بیان‌گر گزاره‌هایی هستند که ذهنیت نظریه‌پرداز آن‌ها را جهان‌شمول و به نوعی همه‌پسند می‌داند. به این ترتیب چارچوب هر نظریه بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های مختلف درباره انسان، طبیعت، زندگی و دیگر عوامل درونی و محیطی، بنا می‌شود. این پیش‌فرض‌ها را به نوعی می‌توان ناشی از یک پارادایم خاص حاکم بر ذهنیت نظریه‌پرداز دانست که هر پارادایم ماهیت ویژه‌ای دارد و تحلیلی خاص در مورد پدیده‌ها ارائه می‌دهد. درک درست نظریه‌ها متوقف بر آگاهی از پیش‌فرض‌هایی است که آن‌ها را احاطه کرده‌اند. نحوه انتخاب و منبع دریافت پیش‌فرض از جمله مسائل بحث‌انگیز در روش‌شناسی علم اقتصاد بوده است. در این مقاله سعی داریم رویکردهای مختلف در انتخاب پیش‌فرض‌ها را مورد بحث و بررسی قرار داده و روش بدیلی را برای اقتصاد اسلامی ارائه دهیم.

ترتیب مقاله بدین صورت است که ابتدا رویکردهای اقتصاددانان مختلف به

پیش‌فرض‌ها و برخی نقدهای وارد شده بر آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس نکته مغفول مانده در روش‌شناسی‌های متعارف بیان می‌شود و پس آن رویکردی بدیل برای علم اقتصاد اسلامی ارائه می‌گردد.

لازم به تذکر است که دو اصطلاح «اصل موضوع» و «پیش‌فرض» اگرچه تفاوت‌هایی جزئی با یکدیگر دارند اما از آنجایی که تأکید بیشتر این پژوهش بر پیش‌فرض‌هاست، در ادامه از اصطلاح پیش‌فرض استفاده می‌کنیم.

۱. مروری بر تحولات روشی در مواجهه با پیش‌فرض‌ها

رویکرد اقتصاددانان در مواجهه با پیش‌فرض‌ها و یا اصول موضوعه، همگام با تغییرات در حوزه فلسفه علم تغییر یافته است. اما به‌طور کلی سه نوع نگاه درباره پیش‌فرض‌ها در بین اقتصاددانان وجود داشته است که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱-۱. استفاده از پیش‌فرض‌های درونی و پیش‌تجربی

در این نگاه، اصول موضوعه به صورت مقولات پیشینی در نظر گرفته می‌شود. این اصول موضوعه هیچ‌گاه مورد نقد یا آزمایش قرار نمی‌گیرند بلکه به صورت داده شده و مفروض در تحلیل‌های اقتصادی استفاده می‌شود. ساختارهای نظری ایجاد شده مبتنی بر آنها با استفاده از دیدگاهی که هر اقتصاددان اعم از اثبات یا ابطال‌گرایی و... داشته باشد مورد راستی‌آزمایی برای بررسی صحت گزاره‌های علمی قرار می‌گیرد. به این ترتیب قسمت عمده‌ای از اقتصاددانان در این دسته قرار می‌گیرند، اگرچه به لحاظ نوع فلسفه علم یا مکتب اقتصادی از یکدیگر متفاوت باشند. به‌عنوان مثال آدام اسمیت از جمله کسانی است که در کتاب «ثروت ملل» از این اصول موضوعه استفاده می‌کند و بدون انجام هرگونه تلاش برای اثبات تجربی این نوع گزاره‌ها، آنها را مفروض دانسته و سعی بر بنای یک ساختار تحلیلی مبتنی بر آنها می‌نماید. صفاتی برای انسان مانند «حریص بودن» یا «مبادله‌گری فطری» از جمله این مفروضات است (رک: اسمیت، ۱۳۵۷). او در بررسی نحوه شکل‌گیری مبادله، ابتدا با آوردن مثالی از رفتار سگ‌ها و تلاش آنها برای جلب توجه صاحبان خود و گرفتن غذا از آنها شیوه تحریک حس

خیرخواهی نسبت به سگ‌ها را تشریح می‌کند و ادامه می‌دهد که:

«آدمی نیز گاهی همین حقه را به برادران خود می‌زند، و وقتی دیگر وسیله‌ای در اختیار ندارد که سایرین را وادار به انجام خواهش خود کند، سعی می‌کند به هر وسیله از پستی و فرومایگی و سبزی پاک‌کنی (رفتار سگ‌ها) متوسل شود که نظر مساعد آن‌ها را جلب کند. [اما همیشه نمی‌تواند حس خیرخواهی آن‌ها را تحریک کند] اگر بتواند حس خودخواهی آن‌ها را به نفع خود تغییر دهد، و به آن‌ها بفهماند که انجام چیزی که وی از آن‌ها می‌خواهد به نفع خود آنان است در این راه پیروز می‌گردد» (اسمیت، ۱۳۵۷، ۱۵).

از این طریق مبادله شکل می‌گیرد و خودخواهی مورد نظر آدام اسمیت اساس آن می‌گردد.

از اقتصاددانان کلاسیک علاوه بر آدام اسمیت می‌توان به رویکرد جان استوارت میل در رابطه با پیش‌فرض‌ها اشاره نمود. بر اساس دیدگاه استوارت میل «چون دانش اقتصادی نمی‌تواند ناشی از تجربه باشد، پس باید از کانال درون‌گرایی حاصل شود» (دادگر، ۱۳۸۴). به عبارت دیگر او اقتصاد را علمی می‌داند که از طریق ترسیم یک سری پیش‌فرض‌ها به نتیجه خاصی نائل می‌شود (همان).

استوارت میل فرض‌هایی را مطرح می‌کند و بر اساس آن‌ها نتایجی می‌گیرد. مثلاً اینکه انسان‌ها از یک سو به دنبال حداکثر لذت و رفاه خود و از سوی دیگر با محدودیت‌های زیادی روبه‌رو هستند، بنابراین با توجه به محدودیت‌های مذکور باید به سختی تلاش کنند، (میل، ۱۸۶۳، ص ۶۰). وی «لذت‌گرایی» نوع انسانی را بنیان اصلی شکل‌گیری روابط اجتماعی می‌داند و می‌گوید:

«این احساس طبیعی قدرتمند [لذت‌گرایی] وجود دارد، ... این بنیان مستحکم احساسات نوع بشری است و اصل اساسی در میل به اتحاد با هم‌نوعان [و شکل‌گیری روابط اجتماعی]... او [انسان] هرگز خود را خارج از یک جمعیت تصور نمی‌کند» (میل، ۱۸۶۳، ص ۳۱).

همان‌طور که می‌دانید یکی از پیش‌فرض‌های اصلی اقتصاد متعارف لذت‌گرایی انسان‌هاست و میل با تکیه بر فلسفه لذت‌گرایی بنیاد آن را بنیان استدلال‌های خود در

حوزه علوم اجتماعی و بخصوص اقتصاد قرار می‌دهد، پیش‌فرضی که در تجربه اثبات نشده و تمایلی نیز به اثبات تجربی آن ندارد. چراکه آن را از تأملات درونی خود به‌دست آورده و تلاش می‌کند آن را به نوع انسان تعمیم دهد.

توجه به اصول موضوعه در روش‌شناسی علم اقتصاد به صورت آشکارا توسط رابینز اعلام می‌شود. به عقیده وی این اصول موضوعه را نمی‌توان «اصول موضوعه‌ای دانست که وجود نوعی هم‌تا و رقیب برای آن‌ها در عالم واقع محل بحث فراوان باشد... ما برای اثبات اعتبار آن‌ها نیازمند آزمایش‌های تجربی هدایت شده نیستیم، زیرا چنان جزء تجربه زندگی روزمره ما شده‌اند که بیان آن‌ها امری بدیهی است» (بلاگ، ۱۳۸۰، ۱۲۶). بر این اساس او معتقد است که افراد ترجیحات خود را طبق نظم معینی سامان می‌دهند. این پیش‌فرض بنیادین و درعین حال یک حقیقت تحلیلی پیشینی، «بخشی ضروری از برداشت ما از یک جنبه رفتار اقتصادی انسان‌ها» است (همان).

رابینز مانند میل، علم اقتصاد را مبتنی بر تعدادی اصول و قضایای بدیهی در مورد رفتار انسانی می‌داند که اعتبار آن‌ها نه در گرو آزمون تجربی است و نه بر مبنای روش استقرایی. «اعتبار یک نظریه خاص، موضوعی است که به استنتاج منطقی و از مفروضات عام تشکیل‌دهنده آن بستگی دارد، اما کاربردپذیری آن در یک وضعیت معین بستگی به این دارد که مفاهیم ملحوظ در آن تا چه اندازه عملکرد نیروهای مؤثر در آن وضعیت را مشخص می‌کنند» (رابینز، ۱۹۳۲، ص ۱۲۰).

علاوه بر دیدگاه‌های پیش‌گفته، کینز نیز رویکرد مشابهی به پیش‌فرض‌ها و استفاده از آن‌ها در نظریه‌پردازی اقتصاد داشته است. اگرچه مینی (۱۳۷۵)، کتاب نظریه عمومی کینز را «حمله به سنت صد ساله ابداع اصول موضوعه و استنتاج‌های منطقی از آن‌ها» می‌داند اما کینز نیز با در نظر گرفتن اصول موضوعه دیگری نظریه عمومی خود را بنا می‌نهد. پیش‌فرض‌هایی چون «خوی حیوانی» برای انسان، «حضور دائمی نااطمینانی در بازارها» و «اثرگذاری انتظارات بر تصمیم‌گیری‌های عوامل اقتصادی» (رک کینز، ۱۹۳۶). به عقیده بولاند (۱۹۸۹) مفهوم احتمال ذهنی یکی دیگر از پیش‌فرض‌هایی است که کینز از آن‌ها به‌عنوان قانون یاد می‌کند و می‌گوید: «این قانون روان‌شناختی در توسعه نظرات خود من [کینز] نهایت اهمیت را داشته است» (بولاند، ۱۹۸۹).

کینز در باب درجه قوت و اعتبار فروض پیش تجربی می‌گوید: «اگر فرضیه به صورت پیشینی مطرح شود، به‌طور عموم بدان معناست که زمینه‌ای برای آن (جدای از زمینه استقرایی صرف) وجود دارد که از دانش و اطلاع قبلی ما ناشی می‌شود و اگر چنین باشد، این فرضیه قوی‌تر از فرضیه‌ای خواهد بود که تنها متکی بر زمینه استقرایی است. اما اگر این فرضیه تنها حدس صرف باشد، تقدم تصادفی‌اش بر مواردی که اثبات‌کننده آن هستند، هیچ ارزشی نخواهد داشت» (لاوسون، ۱۹۸۹).

آنچه در این دیدگاه مورد تأکید هرچه بیشتر قرار می‌گرفت اتکا بر پیش‌فرض‌هایی بود که به نظر آن‌ها بدیهی بوده و حاصل تأملات درونی اندیشمند اقتصادی است. پیش‌فرض‌هایی که علاوه بر بی‌نیازی از اثبات تجربی به دلیل خصیصه‌های مشترک انسانی از قابلیت فراگیری و تعمیم نیز برخوردار بودند. اما در تحقیقات بعدی مشخص شد که نمی‌توان همه تأملات درونی دانشمندان را به‌عنوان اصولی فراگیر و قابل تعمیم برای همه انسان‌ها فرض کرد، چرا که برخی از آن‌ها با داده‌های تجربی ناسازگار بودند. اقتصاددانان این دوره عموماً به لحاظ روشی در دایره اثبات‌گرایان منطقی قرار می‌گرفتند، (بلاگ، ۱۳۸۰) در نتیجه کاتوزیان (۱۳۷۴) این برهه را چنین توصیف می‌کند:

«رفته رفته درستی برخی از مفروضات مورد نظر رابینز از نظر تجربی زیر سؤال رفت. پس از جنگ جهانی دوم اقتصاددانان اثباتی ناچار از رویارویی با این معما شدند: چگونه مجموعه‌ای از شناخت اثبات‌گرایی منطقی می‌تواند بر پایه مفروضاتی از نظر تجربی نامعتبر یا غیر قابل اثبات استوار گردد؟ پاسخ ساده به این سؤال اینست که نمی‌تواند. فرضیه‌های اولیه، برای هم‌خوان بودن با اثبات‌گرایی منطقی، باید مشتق از تجربه حسی بی‌واسطه باشد. و برخی دیگر برای رویارویی با این مسئله متوسل به ابزارگرایی شدند».

به عبارت دیگر برای حل مشکل پیش‌فرض‌هایی که به لحاظ تجربی نامعتبر بودند دو راه حل ارائه شد، راه‌حلی که تجربه حسی را تنها منبع برای استخراج اصول موضوعه می‌دانست و راه‌حلی که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۱-۲. اصول موضوعه تجربی

بر خلاف دسته اول که اصول موضوعه را پیش‌تجربی می‌دانند و هیچ‌گاه به دنبال آزمودن اصول موضوعه نیستند. گروه دیگری معتقد به ضرورت آزمون‌پذیری و تجربی بودن اصول موضوعه مورد استفاده در تحلیل اقتصادی هستند. به عبارت دیگر در نگاه این گروه اصول موضوعه نه تنها مقولات پیشینی نیستند بلکه تا در بوطه آزمایش و اثبات یا ابطال تجربی قرار نگیرند قابل اعتماد نخواهند بود. ترنس هاچیسون (۱۹۳۸) را می‌توان مدعی اصلی این گروه دانست. او در کتابی با عنوان «اهمیت اصول موضوعه در نظریه اقتصادی» این مسئله را به میان آورد که نتایج نظریه باید به لحاظ تجربی آزمون‌پذیر باشند. به اعتقاد وی «پیش‌فرض‌هایی که به لحاظ تجربی آزمون‌پذیر نیستند عاری از هرگونه ارزش پیش‌بینی‌دهنده یا معناداری علی می‌باشند» (هاچیسون، ۱۹۳۸، ۱۶۲). نخستین هدف حمله اصلی هاچیسون، تفکر پیشینی‌انگاری در تمام اشکال مختلف آن بود (بلاگ، ۱۳۸۰، ۱۳۶).

دیدگاه او که همزمان با تغییرات اساسی در فلسفه علم یعنی آغاز ابطال‌گرایی انتشار یافت، این معیار بنیادین را بنا نهاد که گزاره‌های اقتصادی که به مقام علم ترفیع می‌یابند، دست‌کم به شکل قابل‌تصوری باید قابلیت آزمون‌پذیری تجربی میان‌فردی را داشته باشند. مثلاً گزاره‌های متافیزیکی یا هسته سخت موجود در اقتصاد از قبیل این باور که نظام قیمت‌ها به شکل تغییرناپذیری چنان عمل می‌کند که منافع همه عوامل اقتصادی را تأمین کند، یا اینکه تمام عوامل اقتصادی همیشه به‌گونه‌ای عقلایی در جهت منافع خویش عمل می‌کنند، اظهارنظرهایی درباره جهان واقع هستند که حتی از نظر اصولی نیز ابطال‌ناپذیرند، زیرا وقوع هیچ پدیده‌ای را ناممکن نمی‌دانند. به همین نحو، هاچیسون آن دسته از گزاره‌های اقتصادی را که دارای شرط‌های نامشخصی دال بر ثبات دیگر عوامل هستند همان‌گویی می‌داند (همان).

دیدگاه هاچیسون نقدهای فراوانی را به دنبال می‌آورد. مکلاپ بر علیه تجربی‌انگاری پیش‌فرض‌ها توسط هاچیسون، استدلال می‌کند که هرگونه آزمون مستقیم پیش‌فرض‌های بنیادین مانند رفتار عقلایی یا اصل اقتصادی پیشینه‌سازی مطلوبیت به‌وسیله خانوارها و... با نظرخواهی از جمع کثیری از مصرف‌کنندگان و کارآفرینان، اگر

گمراه‌کننده نباشد، بیهوده خواهد بود (مکلاپ، ۱۹۵۵، ۱۱). به عقیده نایت نیز اثبات هرگونه گزاره‌ای درباره نحوه رفتار علم اقتصاد از طریق تجربی ناممکن است، به‌ویژه اگر کلمات اصلی چنین گزاره‌ای چنان تعریف شوند که استفاده از آن‌ها با دقت و وسواس فراوان صورت پذیرد (بلاگ، ۱۳۸۰، ۱۳۸-۱۳۹). حتی پوپر به‌عنوان پایه‌گذار ابطال‌گرایی در فلسفه علم، سرچشمه نظریه‌ها را در گمانه‌هایی می‌دید که به صورت قیاسی یا عقلانی رخ بر می‌کشد. پوپر استدلال می‌کرد که این پیش‌فرض‌ها را باید به منزله الزامات منطقی برای تحلیل اقتصادی مد نظر قرار داد، و به‌هیچ‌وجه آن‌ها را موضوعی برای آزمون تجربی قلمداد نکرد (داو، ۱۳۸۸، ۱۵۸-۱۵۹).

۳-۱. دیدگاه ابزارگرایی

در این نوع از نگاه منبع کشف اصول موضوعه اهمیت خود را از دست می‌دهد. به عبارت دیگر اینکه اصول موضوعه پیش تجربی باشند یا از مشاهده‌های کاملاً تجربی حاصل شوند، مهم نیست بلکه کارکرد آن‌ها در تحلیل و از همه مهم‌تر پیش‌بینی وقایع اقتصادی اهمیت دارد. به این ترتیب پیش‌بینی و کارکرد نظریه معیار صدق و کذب آن قرار می‌گیرد لذا اصول موضوعه که بنیان نظریه بر آن‌ها نهاده شده است، را نمی‌توان معیاری برای صحت نتایج دانست. به عقیده دادگر (۱۳۸۴) یک پیوند اساسی بین روش‌شناسی ابزارگرایی و تفکر عمل‌گرایی (پراگماتیسم) وجود دارد، به‌گونه‌ای که می‌توانیم پراگماتیسم را فلسفه علم برای روش‌شناسی ابزارگرایانه بنامیم. پراگماتیسم اندیشه‌ای بود که به‌ویژه از نیمه دوم قرن نوزدهم بر اندیشمندان آمریکایی اثر گذاشت. ویلیام جیمز و جان دیویی از مشهورترین اندیشمندان عمل‌گرا بودند. عمل‌گرایان همه چیز را به دلیل نتیجه مفید و عملی آن معتبر می‌دانند. به عبارت کلی‌تر از نظر آنان مفید بودن حق و حقیقت است. ویلیام جیمز حتی در مورد حقیقت «خداوند» نیز به عمل‌گرایی اتکا و تصریح می‌کند که «مفهوم خداوند نیز زمانی حقیقت دارد که نتیجه‌ای قابل قبول و رضایت‌مندانه به همراه داشته‌باشد» (دادگر، ۱۳۸۴، ۱۱۹).

فریدمن را می‌توان بنیان‌گذار نگاه ابزارگرایانه به پیش‌فرض‌ها در اقتصاد دانست. فریدمن استدلال می‌کند که نظریه‌هایی که پیش‌بینی‌های خوبی به‌دست می‌دهند، اغلب

بنا به تعریف متکی به تجرید از واقعیت هستند؛ صحت و سقم این تجرید را می‌توان با توجه به موفقیت پیش‌بینی این نظریه‌ها به قضاوت گذاشت (داو، ۱۳۸۸، ۱۱۳). وی در مقاله معروف خود با عنوان «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی» تصریح می‌کند:

«اگر اصلاً بتوان گفت یک نظریه «فرض‌هایی» دارد و تا آنجا که واقع‌گرایی این فرض‌ها را بتوان مستقل از روا بودن پیش‌بینی‌هایش تلقی کرد، رابطه میان معنی‌داری نظریه و واقع‌گرایی فرض‌های آن، دقیقاً خلاف آن چیزی است که دیدگاه‌های انتقادی القا می‌کنند. فرضیه‌های واقعاً مهم و با معنی ای را می‌توان یافت که «فرض‌هایی» داشته باشد که نمونه توصیفی بسیار نادقیقی از واقعیت باشد؛ به‌طور کلی هرچه نظریه با معنی‌تر باشد فرض‌های آن ناواقع‌گرایانه‌تر است. دلیل این امر ساده است. یک فرضیه از این بابت مهم است که بتواند با امکانات کمی، توضیح مفصلی ارائه دهد، به عبارت دیگر، اگر عناصر مشترک و قاطع را در توده‌ای پیچیده و اوضاع و احوال غامضی (که پدیدارهای در دست تبیین را فراگرفته) تجرید کند، فقط بر مبنای آن‌ها، پیش‌بینی‌های معتبر را امکان‌پذیر سازد. بنابراین برای آنکه یک فرضیه مهم باشد، باید از لحاظ توصیفی، فرض‌هایش «نادرست» باشد» (فریدمن، ۱۹۵۳).

دیدگاه فریدمن درباره فروض یک نظریه، موضع او را درباره پیش‌فرض‌ها و یا اصول موضوعه مشخص می‌سازد. به عبارت دیگر از آنجایی که در نگاه ابزارگرای فریدمن، فروض یک نظریه باید نادرست باشند، به طریق اولی دیدگاه وی درباره پیش‌فرض‌ها آشکار می‌شود یا لااقل می‌توان گفت که منبع دریافت اصول موضوعه یا پیش‌فرض‌ها برای وی بی‌اهمیت بوده است.

اندیشمندان مختلفی دیدگاه‌های روش‌شناسی او را مورد انتقاد قرار داده‌اند. داو (۱۳۸۸) معتقد است که «اگر مسئله بدین‌ترتیب باشد که مکانیسم‌های علی واقعی‌ای وجود دارد که اساس پیش‌بینی موفق را پی‌ریزی کنند، نقش نظریه همانا دست‌یابی به چنین مکانیسم‌هایی است. این بدان معنی است که حتی اگر ما پیش‌بینی موفق را به مثابه نقطه عزیمت مناسب [در انتخاب معیار ارزیابی] در نظر بگیریم، نظریه همچنان در مقام

چیزی بیش از ابزار پیش‌بینی برای ما حائز اهمیت است. نظریه دست‌کم، ابزاری شایسته در دست‌یابی به علت‌های واقعی نیز هست» (داو، ۱۳۸۸).

بی‌توجهی به مقوله توضیح یک ضعف اساسی روش‌شناسی ابزارگرایانه محسوب می‌شود. زیرا اهمیت روش‌شناسی در راستای درک عمیق تحولات علمی و اجرایی است، بنابراین یک موضوع مهم در نظریه، ظرفیت توضیحی آن است. به عبارت دیگر زمانی می‌توانیم روش‌شناسی را برای توسعه دانش اقتصاد مورد استفاده قرار دهیم که صدق و کذب نظریه‌ها و فرض‌های آن‌ها اهمیت داشته باشد. گذشته از این اگر تنها پیش‌بینی ملاک اعتبار نظریه باشد، امکان مقایسه دو نظریه متفاوت (با فرض انجام پیش‌بینی یکسان) وجود نخواهد داشت (دادگر، ۱۳۸۴).

به‌رحال همان‌گونه که کالدول (۱۹۸۰) نیز نشان داده فریدمن خود در عمل و رای چارچوب و معیار ساده موفقیت پیش‌بینی عمل می‌کرد. او با توضیح و تشریح تعبیر نهفته در نظریه پولی خود و با بهره‌گیری از نظریه انتخاب عقلایی در تبیین تقاضای پول می‌کوشید تا توجه دیگران را به پذیرش این نظریه جلب کند (داو، ۱۳۸۸، ۱۱۴).

۲. نکته مغفول مانده در روش‌شناسی‌های متعارف

سؤال اساسی این است که کدام نگاه می‌تواند ساختار نظری بهتری ایجاد نماید تا واقعیت در پرتو آن کشف شود و یا توضیح داده شود. بهتر است سؤال خود را این‌گونه تکمیل کنیم که استفاده از چه نوع پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه‌ای می‌تواند ما را به تبیین بهتری از واقعیت‌ها رهنمون سازد یا اینکه چه منبعی برای دریافت اصول موضوعه وثیق‌تر است؟

سه‌گونه پاسخ در تحولات روشی به این سؤال داده شده که به بیان آن‌ها پرداختیم. در نگاه اول، نظریه‌پردازان برای شکل دادن ساختار نظری خود از اصول موضوعه پیش‌تجربی استفاده می‌کردند، اصول موضوعه‌ای که نه به لحاظ تجربی قابل اثبات بودند و نه تمایلی به اثبات آن‌ها به لحاظ تجربی وجود داشت. در نگاه دوم باید اصول موضوعه رنگ تجربی به خود می‌گرفت تا بتواند بنیان یک ساختار نظری قرار گیرد. در این نگاه منبع کشف اصول موضوعه تنها و تنها تجربه بود. و در نهایت دیدگاه آخر، نه تنها منبع

کشف اصول موضوعه را بی‌اهمیت می‌دانست بلکه بر غیرواقعی بودن فروض نیز تأکید می‌کرد.

اکنون رویکرد اول را دوباره مورد توجه قرار می‌دهیم، چرا دو رویکرد تجربه‌گرایی در پیش‌فرض‌ها و ابزارگرایی در مقابل نگاه اول یعنی پیش‌فرض‌های غیر تجربی ظهور کردند؟ پاسخ واضح است. همان‌گونه که اشاره شد در این رویکرد پیش‌فرض‌ها محتوای واقعی و قابل اتکایی برای واقع شدن در بنیان نظریه نداشتند یا اگر در جایی متصف به واقعیت می‌شدند در جای دیگر صادق نبودند. به عبارت دیگر این اصول موضوعه، عام و جهان و زمان‌شمول نبودند تا بتوانند هر شنونده‌ای را قانع کنند. به نظر می‌رسد این مسئله به یکی از تفاوت‌های عمده علوم انسانی با علوم طبیعی باز می‌گردد و آن یکی بودن دانشمند علوم انسانی با جامعه مورد مطالعه اوست. در علوم طبیعی دانشمند به بررسی روابطی می‌پردازد که خود بین آن‌ها نبوده و با آن‌ها زندگی نمی‌کند. شیمی‌دان در بین مولکول‌های آب نیست اما از رفتار خارجی آن‌ها درمی‌یابد که مثلاً آب در دمای ۱۰۰ درجه می‌جوشد، بنابراین می‌تواند یک قانون عمومی از این پدیده ارائه دهد. اما نحوه برداشت علمی و نظریه‌پردازی در علوم انسانی تفاوت می‌کند دانشمند علوم انسانی درباره افرادی می‌خواهد نظریه‌پردازی کند که خود در بین آن‌هاست و با تأمل در درون خود می‌تواند انعکاسی از رفتار آن‌ها را باز یابد. دانشمند علوم انسانی از کنش‌های افراد با یکدیگر و کنش‌های خود با دیگران درس می‌گیرد و تجربه می‌آموزد و در طراحی نظریه خواسته یا ناخواسته از آن‌ها استفاده می‌کند. تجربه‌ای که ديلتای آن را «تجربه زیسته» نامیده و در کتاب خود با عنوان «تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی» درباره آن می‌گوید:

«علوم انسانی تشکیل شبکه‌ای از شناخت می‌دهند که می‌کوشد به شناخت مفهومی عیناً کاربردی و معتبر از پیوستگی درونی تجربه‌های زیسته در جهان انسانی - تاریخی - اجتماعی دست یابد» (دیلتای، ۱۳۸۹، ص ۵۳)

وی تجربه زیسته را وجه تمایز اصلی علوم انسانی و اجتماعی می‌داند و در کتاب دیگر خود یعنی «مقدمه بر علوم انسانی» می‌نویسد:

«به‌عنوان گام اول در تشکیل مستقل علوم انسانی... کافی است فرق نهاده شود بین فرآیندهایی که داده‌های حسی را به‌عنوان ماده خود در اختیار دارند و توسط پیوندهای فکر تولید می‌شوند و فرآیندهایی که مربوط به سلسله‌ای از امور واقعند که اصولاً در تجربه درونی و بدون حواس دریافت شده‌اند. ... به این ترتیب حوزه خاصی از تجربه‌ها پدید می‌آید که دارای اصالت مستقل و ماده خاص خود در تجربه درونی است و بنابراین موضوع علم خاصی در قلمرو تجربه است» (دیلتای، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳).

این نگاه در روش‌شناسی اقتصاد نیز وجود دارد و طرفداران دیدگاه اول به پیش‌فرض‌ها نیز با وجود تعلق به مکاتب مختلف - همان‌گونه که در قسمت قبل بدان اشاره شد - به نوعی از آن تبعیت کرده‌اند. سؤالی که مطرح می‌شود آن است که آیا تجربه زیسته یک دانشمند یا نظریه‌پرداز اقتصادی که انعکاس و برآیند پدیده‌های انسانی و اجتماعی اطراف او و متعلق به یک زمان و مکان خاص هستند می‌توانند به‌عنوان اصول موضوعه که باید مورد اتفاق همگان باشند مورد استفاده قرار گیرند. به عبارت دیگر آیا اساساً اصول موضوعه حاصل از تجربه زیسته و ناشی از مکان و زمان خاص، قابلیت واقع شدن در بنیان یک نظریه را دارند؟ به‌گونه‌ای که برای همه و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، بدیهی و قابل پذیرش باشند. به نظر می‌رسد پاسخ منفی باشد. در ادامه سعی می‌کنیم به بررسی چرایی این پاسخ و ارائه یک رویکرد بدیل پردازیم.

۳. رویکردی بدیل در علم اقتصاد اسلامی

برای ارائه رویکردی بدیل و همچنین روش پیشنهادی بر اساس آن، ابتدا به بیان دو مقدمه می‌پردازیم.

۳-۱. مقدمه اول: در باب اختیار انسان

تبیین و تفسیر پدیدارهای انسانی و اجتماعی همان‌گونه که واضح است نیازمند شناخت دقیق موضوع این پدیدارها یعنی انسان و اجتماع خواهد بود. در نتیجه انسان به‌عنوان موضوع علوم انسانی ماهیتاً با موضوع علوم تجربی متفاوت است. موضوعی که البته

روش مختص به خود را برای مطالعه و بررسی می‌طلبد. مهم‌ترین و اصلی‌ترین وجه تفاوت در این دو مقوله، جبری بودن رفتار پدیده‌های طبیعی است که در مقابل آن رفتار انسانی از نعمت اختیار برخوردار است. به عبارت دیگر پدیده‌های طبیعی یک رفتار جبری دارند و از قوانین خاصی تبعیت می‌کنند. به‌عنوان مثال آب در دمای ۱۰۰ درجه می‌جوشد. جوشیدن مایعی مانند آب پدیده‌ای خاص به یک منطقه یا یک زمان نیست بلکه در همه زمان و مکان‌ها با وجود شرایط آن (که قابل حصول هستند) جاری و ساری است. اما آیا رفتار انسان‌ها نیز تماماً به رفتار مولکول‌های آب شباهت دارد و از قوانین جبری تبعیت می‌کند؟ آیا اگر فردی در یک شرایط خاص دست به انتخابی زد یا به‌طور کلی رفتاری از خود بروز داد، افراد دیگر در مکان‌ها و زمان‌های مختلف نیز بدین‌گونه عمل خواهند نمود؟ پاسخ به این سؤال در گرو دریافتن این نکته است که انسان‌ها ذاتاً مختار آفریده شده‌اند و در هر لحظه بنا بر اختیار خود دست به انتخاب می‌زنند، انتخاب‌های متفاوتی که ممکن است نتایج متفاوتی را از خود به نمایش بگذارند. به عبارت دیگر رفتار یک انسان بواسطه برخورداری از نعمت اختیار، با انسان دیگر متفاوت است و این خصیصه ذاتی انسان است. این در حالی است که پدیده‌های طبیعی رفتارهای جبری از خود بروز می‌دهند و به راحتی می‌توانیم بگوییم رفتاری که یک ملکول آب در قرن‌ها پیش در سواحل شاخ آفریقا داشته، همان رفتاری است که امروز در خلیج فارس از آن مشاهده می‌شود. بنابراین در بررسی رفتارهای انسانی و اجتماعی نمی‌توان قوانین کلی، جهان و زمان‌شمول را با استفاده از همان تجربه زیسته یا گزاره‌های مشاهده‌تی که در علوم طبیعی از آن استفاده می‌شود به کاربندیم و پیش‌فرض‌هایی داشته باشیم که همیشه صادق باشند. چون بنا بر اختیار، رفتارها متفاوت است. چه اینکه تأملات درونی فرد یا تجربه زیسته او در جای دیگری صادق نباشد و بنیان تحلیلی ما را از پدیده‌های اجتماعی منحرف سازد.

نکته‌ای که در اینجا باید بدان اشاره شود آن است که بر خلاف بسیاری از دیدگاه‌های رمانتیک، تفهیمی و یا به‌طور کلی سوژه‌گرا، بسیاری از اختلاف‌نظرهای نظریه‌پردازان ناشی از رویه‌های ذهنی متفاوت نیست بلکه ناشی از عینیت‌های متفاوت است. به عبارت دیگر هنگامی که پدیده‌ای در یک زمان و مکان رخ می‌دهد و

نظریه پرداز تلاش می کند تا به بررسی چگونگی آن پردازد، با پدیده ای که بدان شباهت دارد و در زمان و مکان دیگری رخ می دهد و نظریه پرداز دیگری به دنبال بررسی آن است، علاوه بر عوامل ذهنی اثرگذار بر ذهنیت های دو نظریه پرداز، پدیده ها نیز با یکدیگر یکسان نیست. بنابراین اگرچه سوژه ها متفاوتند اما عینیت ها و پدیده های مورد مطالعه نیز با یکدیگر تفاوت می یابند. به عنوان مثال چسبندگی دستمزد و قیمت که به عنوان یکی از وجوه اصلی افتراق بین کینزی ها و کلاسیک ها و نمونه های جدید آن ها مطرح می شود، مربوط به یک دوره زمانی و مکانی خاص است و اقتصاددان با استفاده از تجربه زیسته و مشاهدات خود آن ها را ادراک می کند. کینز با توجه به قوانین انگلستان استدلال می کند که دستمزد نیروی کار چسبیده است و این عاملی است که می تواند به خودتنظیمی بازارهای مورد نظر اقتصاد کلاسیک آسیب وارد نماید در حالی که برخی از اقتصاددانان کلاسیک جدید همچنان با بررسی کشورهای دیگر از جمله ایالات متحده با وجود پیشرفت هایی خیره کننده در روابط مالی و قراردادی سعی می نمایند تا چسبندگی قیمت مورد نظر کینز را زیر سؤال ببرند. در حالی که پدیده های مورد بررسی آن ها اساساً با یکدیگر متفاوت است. در نتیجه می توان گفت که هیچ یک از این دو مکتب نمی توانند به بیان «نظریه عمومی» پردازند.

بر این اساس شناخت پدیده های انسانی و اجتماعی و تبیین علمی آن ها نیازمند قوانین کلی قابل اتکا و مخصوص به خود انسان به ما هو انسان است. به بیان دیگر شناخت حاصل شده از تجربه زیسته نمی تواند بنیان محکم و قابل اطمینانی برای تبیین پدیده های انسانی و اجتماعی باشند. بلکه قوانین دیگری لازم است تا به عنوان پیش فرض و قوانین کلی قابل انطباق در علوم انسانی مورد توجه قرار گیرند. در این صورت سؤال اساسی این خواهد بود که با چه منبعی می توانیم به این قوانین کلی دست یابیم و این قوانین را قابل اتکا بدانیم. به گونه ای که هیچ گونه خدشه ای بر آن ها وارد نگردد و مثال نقضی برای آن ها یافت نشود.

۲-۳. مقدمه دوم: نگاه به هستی و جایگاه وحی

بر اساس داشته های فلسفی و کلامی اسلامی، اعتقاد داریم که وثیق ترین شناخت ها،

بدلیل اتصال آن به ذات مقدس الهی، شناخت حاصل از وحی است (انه لحق یقین). و از آنجایی که انسان مخلوق چنین پروردگار بی‌همتایی است، لذا برترین، دقیق‌ترین و کامل‌ترین شناخت از رفتار انسانی از آن خداوند است. همان‌گونه که این شناخت در مورد دیگر مخلوقات صادق است (الا يعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر). بنابراین شناخت، تبیین، پیش‌بینی و هدایت رفتار و پدیده‌های انسانی بدون اتکا به چنین منبع وثیقی، ناقص و شاید در مواقعی غیر مصاب به واقع خواهد بود.

بر این اساس ما به دنبال تبیین پدیده‌های واقعی ناشی از کنش‌ها و رفتارهای انسانی بر اساس داده‌های وحیانی که وثیق‌ترین منبع شناخت می‌باشند هستیم. البته با در نظر گرفتن سه مطلب:

مطلب اول: اینکه انسانی که موضوع علم انسانی قرار می‌گیرد، مخلوق ذات یگانه الهی است و هستی خود را از او گرفته است (توجه به مبدأ).

مطلب دوم: اینکه انسان تنها برای زندگی در این دنیای مادی خلق نشده بلکه زندگی و حیات اصلی او در جهان دیگر است (توجه به معاد). و رفتار او «باید» متناسب با غایت طراحی شده برای هستی تنظیم شود. یعنی خلقت انسان غایتی دارد و انسان باید به‌گونه‌ای رفتار کند که آن غایت حاصل شود. «الذی خلق الموت و الحیة لیلوکم ایکم احسن عملاً» (سوره مبارکه ملک: آیه ۲) بر همین اساس نسبت ارزش‌ها و واقعیات مشخص می‌شود. آنچه که موجب حسن عمل افراد می‌گردد مایه سعادت بوده و باید حاصل شود و آنچه مایه سعادت «نیست»، «نباید» بدان نزدیک شد.

مطلب سوم: نه تنها مبدأ و معاد، بلکه تدبیر امور نیز در اختیار اوست «الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین» (سوره مبارکه اعراف: آیه ۵۴). اما تدبیر اموری که توسط او انجام می‌شود از یک سری قانون‌مندی‌هایی برخوردار است که خود او این قانون‌مندی‌ها را وضع نموده و البته این قانون‌مندی‌ها را به‌وسیله وحی بیان کرده است. ما معتقدیم که این گزاره‌ها به بیان یک‌سری واقعیت‌های هستی‌شناسانه می‌پردازند چرا که قابلیت صدق و کذب دارند اما از آنجایی که شارع حکیم است، امکان کذب بودن یا ابطال برای آن‌ها وجود ندارد و قطعاً بر واقعیت دلالت می‌کنند.

۳-۳. روش پیشنهادی برای علم اقتصاد اسلامی

با توجه به دو مقدمه گفته شده می‌توان دریافت که در تحلیل و تبیین پدیده‌های اجتماعی و انسانی و استخراج قوانین کلی حاکم بر رفتار آن‌ها اولاً بر اساس نگاه هستی‌شناختی ارائه شده لازم است تا به گزاره‌های و حیانی که خالق انسان درباره قوانین رفتار او فرستاده است مراجعه گردد و ثانیاً با توجه به موقعیت خاص زمانی و مکانی پدیده‌ها از تجربه مشاهده‌گر استفاده شود. به این ترتیب برای شناخت انسان و اجتماع به منبع و حیانی مراجعه کرده و تلاش می‌کنیم تا صفات انسانی و قوانین حاکم بر رفتار او را شناسایی کنیم. گزاره‌هایی که در این باره توسط خالق انسان - چه در قرآن و چه در سنت - بیان شده است، گزاره‌هایی کلی، جهان‌شمول و البته اثباتی هستند که از واقعیت خلقت انسان پرده بر می‌دارد و چه کسی بهتر از خالق انسان می‌تواند این شناخت را به او بدهد. اما باید توجه داشت که گزاره‌های عام و جهان‌شمول هیچ‌گاه به جزئیات نمی‌پردازند و این خصیصه جهان‌شمولی است. لذا اقتصاددان اسلامی که علاوه بر کلیات، نیازمند جزئیات نیز هست، می‌تواند با استفاده از تجربه زیسته خود (یعنی هم پیش‌فرض‌های درون‌گرایانه و هم گزاره‌های تجربی مربوط به زمان و مکان مشخص) به بررسی پدیده‌های خارجی بپردازد. تجربه زیسته فرد که شامل تأملات درونی و مشاهدات اوست را می‌توان تنها برای داده‌های مربوط به زمان و مکان خاص معتبر دانست. پس نظریه‌ها با بنیادهای و حیانی یکسان در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت خواهد بود.

در این روش ابتدا سعی می‌شود تا صفات و مبانی رفتاری و قانون‌مندی‌های حاکم بر جوامع از منابع و حیانی استخراج شود و به‌عنوان داده‌هایی قابل اعتماد و کلی مورد توجه نظریه‌پرداز اقتصاد اسلامی قرار گیرد. نکته مهم در استخراج مبانی و قانون‌مندی‌ها آن است که نباید به صورت یک‌طرفه به آن‌ها نگاه شود به عبارت دیگر این تنها صفات مثبت و پسندیده انسانی نیستند که در منابع و حیانی به آن‌ها توجه شده است بلکه همه صفات و قواعد رفتاری انسان و جامعه به صورت کلی در منابع و حیاتی بیان شده‌اند. این امر سبب می‌شود تا انسان به‌عنوان موضوع علوم انسانی اسلامی به صورتی کامل‌تر نسبت به انسان مورد نظر دیگر مکاتب شناخته شود.

شناخت بیشتر قانونمندی‌های رفتاری و اموری که در خلقت انسان وجود دارد باعث می‌شود تا نظریه‌پرداز علوم انسانی با دیدی بازتر در راستای نظریه‌پردازی گام بردارد و پاسخی مناسب به مسئله مورد بررسی خود ارائه نماید. پاسخی را می‌توان مناسب دانست که ناظر به نیازمندی‌های واقعی بشری ارائه شود و تنها به یک بعد از زندگی انسانی توجه نکند. نگاه ناقص به انسان و تک بعدی دیدن رفتار او منجر به نتایج و دلالت‌هایی می‌شود که به تقویت یا تضعیف یک بعد می‌انجامد و یا آثاری ناخواسته بر ابعاد دیگر انسان دارد.

به این ترتیب اگر آدمی حریص است، ملکه‌های اخلاقی سخاوت و ایثارگری نیز در وی وجود دارد که تقویت آن‌ها شایسته است. اما حریص بودن وی و بروز چنین رفتارهایی نمی‌تواند نادیده گرفته شود. همچنین خصوصیتی مانند عجز بودن انسان که به‌عنوان یک خوی طبیعی و همیشگی برای انسان در منابع دینی ذکر شده است، معمولاً در تحلیل‌های جریان متعارف مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. در صورتی که این پیش‌فرض می‌تواند نتایج متفاوت و جالب توجهی ارائه دهد که نادیده گرفتن آن به مثابه نادیده گرفتن قسمتی از خلقیات طبیعی انسان است و تبیین و تحلیل ما را با نقص مواجه می‌کند. اما با روش پیشنهادی می‌توان تمام خصوصیات انسانی را - بسته به سطح آشنایی اقتصاددان اسلامی با منابع وحیانی - احصا نموده و از همه آن‌ها در تبیین پدیده‌ها استفاده کنیم.

در روش پیشنهادی اقتصاددان اسلامی در هنگام مشاهده یک پدیده خارجی با توجه به تجربه زیسته خود غلبه صفات و ملکات جوامع انسانی را شناسایی می‌کند و تلاش می‌کند با شناخت عوامل مؤثر، راه‌حلهایی ارائه دهد تا وضعیت آن‌ها را بهبود بخشد. به‌عنوان مثال هنگامی که خداوند در قرآن مجید به بیان رفتار کم‌فروشی قوم شعیب می‌پردازد به غلبه همین صفت رفتاری در این قوم به‌عنوان عامل اصلی عذاب الهی و نابودی آن قوم اشاره می‌فرماید (شعراء: ۱۷۶-۱۸۹). بر این اساس اینکه یک رفتار نادرست به چه نتایجی منجر می‌شود می‌تواند یکی از مهم‌ترین موضوعات تولید علم در اقتصاد اسلامی باشد. بنابراین هنگامی که به‌عنوان مثال، اقتصاددان مسلمان به ربا و نتایج و اثرات آن در شاکله نظام اقتصادی می‌پردازد در صورتی که شناخت جامعی از

انسان مورد نظر وحی داشته باشد می‌تواند راه‌حلهایی برای تغییر وضعیت موجود که ربا در آن وجود دارد ارائه دهد. این راه‌حل‌ها باتوجه به زمان و مکان و سلسله علل و عوامل متفاوت هستند که نظریه‌پرداز با استفاده از تجربه زیسته (Lived experience) خود و تطبیق دادن با گزاره‌های کلی و حیانی می‌تواند، آن‌ها را شناسایی کند.

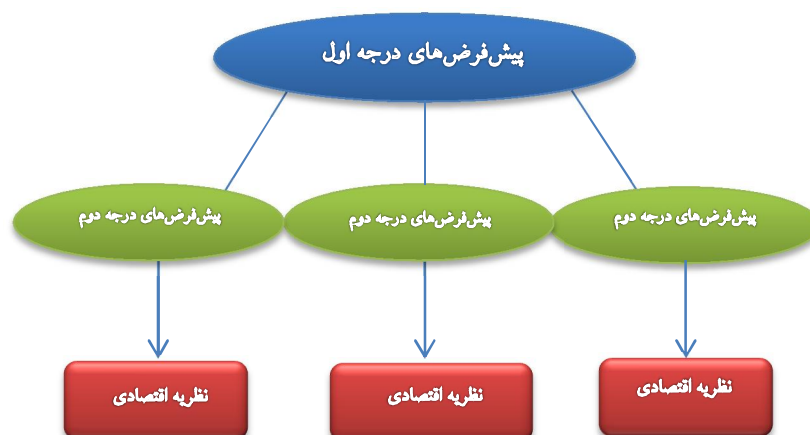
با استفاده از روش پیشنهادی حتی رفتار جوامع غیر مسلمان نیز قابل بررسی است چراکه نظریه‌پرداز اسلامی به منبعی دسترسی دارد که شناخت جامع‌تری از انسان نسبت به دیگر مکاتب غیر و حیانی به او ارائه می‌دهد. این شناخت منجر به درک عمیق‌تر روابط بین پدیده‌ها و البته ارائه راهبردهایی متناسب با نیازهای واقعی انسان خواهد شد. زیرا هدف علوم انسانی اسلامی هدایت بشر به سمت قرب و رضوان الهی است و اگر پدیده‌ای بر خلاف جهت قرب انسان به معبودش رخ می‌دهد، این وظیفه علوم انسانی اسلامی است که اولاً آن را به درستی شناسایی و سپس برای تغییر آن، تدبیر نماید.

به این ترتیب نظام روشی مورد نظر را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی نمود:

- پیش‌فرض‌های درجه اول: گزاره‌های و حیانی حاصل از قرآن و سنت درباره رفتار انسان و قوانین حاکم بر جامعه.
- پیش‌فرض‌های درجه دوم: پیش‌فرض‌های حاصل از تجربه زیسته و گزاره‌های مشاهدتی مربوط به زمان و مکان خاص.

شکل ۱. این دسته‌بندی را نمایش می‌دهد:

شکل ۱. روش پیشنهادی برای استفاده از پیش‌فرض‌ها



به بیان بهتر ما قوانین بیان شده در منبع و حیانی را مبنا قرار داده و با استفاده از تلازم‌ها و تضامن‌های آن‌ها از یک سو و تطبیق تجربه‌های زیسته با آن‌ها از سوی دیگر به طراحی نظریه‌ای می‌پردازیم که بتواند واقعیت‌ها را به شکل جامع‌تری توصیف و تبیین نماید.

یک نمونه از کاربرد این روش را می‌توان در ساختار نظری مرحوم شهید صدر یافت. آنجا که با استفاده از آیه ۳۴ سوره مبارکه ابراهیم علت اصلی مسئله کمیابی را ظلم و کفر نوع انسان می‌یابد و می‌فرماید خداوند متعال برای انسان در این جهان بی‌کران تمامی مصالح و منافع را فراهم آورده و آنچه برای طول حیات و حاجات مادی او لازم است، برایش ذخیره ساخته است. اما انسان این فرصت‌هایی را که خداوند به وی اعطا کرده به واسطه ظلم و کفرش ضایع می‌کند. بنابراین ظلم و کفر دو دلیل اساسی مسئله کمیابی در زندگی انسان است (صدر، ۱۳۸۷، ص ۳۳۲). پس از شناسایی علت اصلی مشکلات اقتصادی در حیات اجتماعی انسان و مبنا قراردادن آن برای تحلیل‌های بعدی، استاد شهید استدلال می‌نمایند که ظلم و کفر مورد اشاره در این آیه شریفه در سوء توزیع و اهمال در بکارگیری صحیح طبیعت تبلور می‌یابد. پس از آن در کتاب اقتصادنا تلاش می‌کنند تا راه‌حل تغییر وضعیت موجود و جلوگیری از سوء توزیع و اهمال در استفاده از طبیعت را در مکتب اقتصاد اسلامی با رویکردی اجتهادی استخراج کنند. به این ترتیب آیه شریفه به‌عنوان گزاره و حیانی درجه اول قانون کلی مربوط به علت اصلی مسئله کمیابی را بیان می‌کند و می‌توان گفت که تأکید و اولویت دادن به مسائلی همچون مالکیت و ارزش به نوعی ناشی از تجربه زیسته آن استاد شهید است.

البته با روش پیشنهادی موضوعات دیگری را نیز می‌توان در ادامه طرح پژوهشی مرحوم شهید صدر مطرح ساخت. از جمله این موضوعات می‌توان به بررسی چگونگی شکل‌گیری ظلم در ساختار مالکیت فعلی جوامع و ارائه نهادها و قواعد برگرفته از اسلام با توجه به تجربه گذشته اشاره نمود. تجربه زیسته در این تحلیل‌ها نمود بیشتری می‌یابد و از آن می‌توان در تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی که به نوعی منجر به روابط ظالمانه می‌شوند استفاده نمود. نهادها و قواعدی که مبتنی بر این نظریه‌ها شکل می‌گیرند را می‌توان دارای سازگاری بالاتری با شرایط اجتماعی نسبت به ساختارهایی

دانست که تنها با تکیه بر احکام شرعی و بدون توجه به مقتضیات زمان و تجارب گذشته ایجاد می‌شوند. به این ترتیب نه تنها مبادی علم، اسلامی می‌شوند بلکه نتایج و دلالت‌های آن در ارائه راهبردهای تغییر نیز مبتنی بر احکام اسلامی خواهد بود. با این تفاوت که مبادی از گزاره‌هایی هستی‌شناسانه به دست می‌آیند و راهبردها از دل احکام استخراج می‌شوند.

بر این اساس نظریه‌های ایجاد شده به ما کمک می‌کند تا مبتنی بر شناخت بهتر از وضعیت موجود و با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، راهبردهای مناسب‌تری برای هدایت جامعه به وضعیت مطلوب مکتب اقتصاد اسلامی ارائه دهیم.

در این نگاه نظریه اقتصادی بر اساس روش‌های منطقی و مبتنی بر پیش‌فرض‌های درجه اول که گزاره‌هایی واقعی هستند، ایجاد می‌شوند و آزمون تجربی نظریه‌ها، صرفاً صحت و سقم گزاره‌ها و پیش‌فرض‌های درجه دوم را در محدوده زمانی و مکانی مختص به خود آن‌ها و البته در دایره شناخت‌های حسی مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین رد تجربی یک نظریه که با روش پیشنهادی به دست آمده است، نمی‌تواند دلیلی بر رد پیش‌فرض‌های درجه اول باشد بلکه ایراد را می‌توان به تجربه زیسته و پیش‌فرض‌های درجه دوم که انعکاس پدیده‌ها در بستر تاریخی ذهن نظریه‌پرداز است وارد نمود.

علاوه بر این تفاسیر مختلف از گزاره‌های وحیانی که با توجه به سنت‌های تأویلی متفاوت در متن مکتب اسلامی وجود دارد، می‌تواند منجر به ایجاد مکاتب نظری مختلف در نظریه‌پردازی اقتصاد اسلامی شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مجموعه دانش‌ها و ادبیاتی که به نوعی درباره انسان و مسائل مرتبط با آن اظهار نظر می‌کنند و با عنوان علوم انسانی شناخته می‌شوند بر یک سری پیش‌فرض‌هایی استوارند که بنیان این نظریه‌ها را تشکیل می‌دهند. پیش‌فرض‌ها خواسته یا ناخواسته توسط نظریه‌پردازان انتخاب شده و نتایج متناسب با آن‌ها نیز در ماحصل نظریات و همچنین تجویزهای آن‌ها ارائه می‌شود. این در حالی است که نحوه انتخاب پیش‌فرض‌ها و

صدق و کذب و جهان‌شمولی آن‌ها در روش‌شناسی اقتصاد متعارف کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در بررسی آرای اندیشمندان اقتصادی به پیش‌فرض‌ها سه نوع نگاه درباره نحوه انتخاب آن‌ها شناسایی شد. در نگاه اول پیش‌فرض‌ها به صورت پیش‌تجربی و با استفاده از تأملات درونی نظریه‌پرداز انتخاب می‌شد. نگاه دوم لازمه شایستگی یک پیش‌فرض برای قرار گرفتن در بنیان نظریه را، تجربی بودن آن می‌دانست و بالاخره نگاه سوم اهمیتی برای نحوه انتخاب و منبع پیش‌فرض‌ها قائل نبود و پیش‌بینی‌های آن را کانون توجه خود قرار می‌داد.

جدای از انتقاداتی که به هر سه نوع نگاه وجود دارد، با استفاده از پیش‌فرض‌هایی که مربوط به زمان و مکان خاصی هستند نمی‌توان به طرح نظریاتی پرداخت که مدعی آن‌ها جهان‌شمولی و ارائه قوانین کلی است. زیرا انسانی که خود در درون یک پدیده وجود دارد نمی‌تواند درک خود را برای انتخاب پیش‌فرض‌ها درباره آن پدیده، به درستی شکل دهد. بر این اساس لازم است که پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه به‌عنوان قوانینی جهان‌شمول، از منبعی دریافت شوند که از بالاترین شناخت درباره انسان و اجتماع برخوردار بوده و دچار خطا نمی‌شود. این منبع همان «گزاره‌های وحیانی» است که از علم لایزال الهی سرچشمه می‌گیرد. البته این گزاره‌ها که ناظر به «هست‌ها» و قوانین مربوط به آن‌ها می‌باشد بسیار کلی بوده و تطبیق و بهره‌گیری از آن‌ها نیازمند استفاده از تجربیات زیسته و پیش‌فرض‌های جزئی‌تری بوده که مربوط به زمان و مکان خاص است. آزمون تجربی نیز در این نظریه‌ها صرفاً نتایج نظری پیش‌فرض‌ها جزئی و درجه دوم را در زمان و مکان خاص مورد آزمون قرار می‌دهند.

کتابنامه

قرآن کریم

- اسمیت، آدام (۱۳۵۷)، ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران: نشر پیام.
 بلاگ، مارک (۱۳۸۰)، روش‌شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چگونه تبیین می‌کنند، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران: نشر نی.
 بولاند، لورنس (۱۹۸۹)، مجموعه مقالات «اقتصاد کینز: بررسی جنبه‌های روش‌شناختی»، به همت تونی لاوسون و هاشم پسران، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران: نشر دیدار.

چالمرز، آلن (۱۳۸۷)، چستی علم: درآمدی بر مکاتب علم شناسی، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: سمت.

دادگر، یدالله (۱۳۸۴)، درآمدی بر روش شناسی علم اقتصاد، تهران: نشر نی.

داو، شیلای (۱۳۸۸)، کنکاشی در روش شناسی اقتصاد، ترجمه محمود متوسلی و علی رستمیان، تهران: جهاد دانشگاهی واحد تهران.

دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۸)، مقدمه بر علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: نشر ققنوس.

دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۹)، تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: نشر ققنوس.

فریدمن، میلیتون (۱۹۵۳)، روش شناسی اقتصاد اثباتی، ترجمه یدالله دادگر و پروانه کمالی، مجله برنامه و بودجه، شماره ۷۳.

کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۴)، ایدئولوژی و روش در اقتصاد، تهران: نشر مرکز

لاوسون، تونی (۱۹۸۹)، مجموعه مقالات «اقتصاد کینز: بررسی جنبه‌های روش شناختی»، به همت تونی لاوسون و هاشم پسران، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران: نشر دیدار.

معرفی محمدی، عبدالحمید (۱۳۹۱)، «روش شناسی علم اقتصاد و مسئله صدق»، فصلنامه روش شناسی علوم انسانی، شماره ۷۱.

مینی، پیرو (۱۳۷۵)، فلسفه و اقتصاد: مبادی و سیر تحول نظریه اقتصادی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.

صدر (شهید آیت الله)، محمد باقر (۱۳۸۷)، اقتصادنا، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه.

Caldwell, Bruce (1980), "A Critique of Friedman's Methodological Instrumentalism," Southern Economic Journal, vol. 47 pp. 366-74.

Davis, John B, D. Hands Wade, Maki Uskali, (1998), "The handbook of economic methodology", Edward Elgar publication.

Mill, John Stuart, (1863), "Utilitarianism", Batoche Books, Kitchener

Robbins, Lionel (1932), "Nature and Significance of Economics Science". London: Macmillan.

Terence W. Hutchison, (1938). "The Significance and Basic Postulates of Economic Theory", Macmillan.